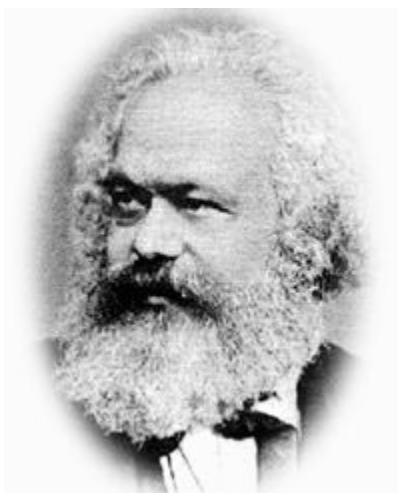




«کارل مارکس» نیاز به معرفی ندارد. همه او را می‌شناسند. به جرأت می‌توان گفت شخصیت و تأثیر حرفهای او در یکصدسال گذشته مؤثرتر از تمامی شخصیت‌های تاریخ سه سده گذشته است. مصاحبه‌ای که در ذیل می‌آید، گفت وگویی است که خبرنگار روزنامه «نیویورک ورلد» آمریکا در ۱۸ جولای سال ۱۸۷۱ با او در لندن انجام داده است. این مصاحبه تقریباً سه ماه بعد از قیام «کمون پاریس» با مارکس صورت گرفته است.

خبرنگار این روزنامه در مقدمه مصاحبه به مسئولان روزنامه نوشته است که شما از من خواسته بودید تا درباره «جامعه بین‌الملل» چیزهایی را پیدا کنم. من این کار را انجام دادم و فردی را پیدا کردم که روح هدایت‌کننده «جامعه بین‌الملل» است. دکتر کارل مارکس، دارای دکترای فلسفه و اهل آلمان است. با یک دانش وسیع که از مشاهدات زندگی در اقصای نقاط دنیا و کتابها استخراج کرده است. من مطمئنم که او به مفهوم واقعی کلمه هرگز یک «کارگر» نبوده است. حواشی و ظواهر نشان می‌دهد که او یک مرد مرفه طبقه متوسط است. اتاق پذیرایی که شب مصاحبه به آن راهنمایی شدم برای یک دلال سهامی درست شده بود که بهره‌اش را برده بود و حالا به دنبال خوشبختی‌اش است. این یک اتاق راحت با امکانات آسان است، اما چیزی را که مشخصه مالکش باشد در آن وجود ندارد. یک تصویر زیبا از منظره رودخانه راین بر روی میز وجود دارد که به نوعی تداعی‌کننده «ملیت» مارکس است. یک لحظه بوی نفت به مشامم خورد، وقتی جست‌وجو کردم متوجه شدم این بو، بوی گل‌های رز بود. با خیال راحت به صندلی‌ام تکیه دادم و با نگرانی منتظر وضعیت بدتر از این شدم.

او (مارکس) وارد شد و با گرمی با من برخورد کرد و ما چهره به چهره روبرو هم نشستیم. بله، من با طلایه‌دار انقلاب، با بنیانگذار حقیقی و روح هدایت‌کننده «جامعه بین‌الملل» با نویسنده‌ای که گفته است «سرمایه» مال کارگر است، رو در رو نشسته‌ام و صحبت می‌کنم.

مستقیم سربحث رفتم. گفتم به نظر می‌آید آگاهی جهان نسبت به «جامعه بین‌الملل» شفاف نیست، از آن خیلی متنفر است، اما قادر نیست که بطور واضح بگوید نسبت به چه چیز آن تنفر دارد. برخی که بیشتر به عمق این تنفر رفته‌اند اظهار می‌کنند که آنها (جامعه بین‌الملل) یک شکل پیامبرگونه به خود گرفته‌اند، نیمی از چهره آنها دوستدار لبخند کارگر است و نیمی دیگر به دنبال توطئه مرگبار هستند. آیا می‌شود این افسانه را برای ما روشن کنید؟»

پروفسور خندید، با صدایی نه‌چندان بلند. او شروع به جواب دادن کرد: «آقای عزیز هیچ افسانه‌ای نیست که خواسته باشیم آن را روشن کنیم، مگر حماقت آن گروه از انسانهایی که بطور مداوم این حقیقت را که «جامعه» یک جامعه مردمی است و حاضر نیستند کاملترین گزارشهای پیشرفت «جامعه» را بخوانند منکر می‌شوند. شاید شما با یک پنی مقررات و قوانین ما را بخرید. اما حاضر نیستید یک شیلینگ برای خرید جزوه‌هایی که اطلاعات کاملی راجع به ما به شما می‌دهد خرج کنید.

خبرنگار: تقریباً... بله، شاید این چنین باشد. بگذارید کاملاً با شما صریح باشم و موارد مطرح‌شده با شما را در معرض یک ناظر بیرونی قرار دهم، این ادعای کلی شما از بی‌ارزش بودن (حرف مخالفان) باید چیزی فراتر از نادیده گرفتن خواسته‌های بیشمار بیمارگونه باشد. مصر هستم که این سؤال را حتی با اینکه شما به من گفته‌اید بپرسم که «جامعه بین‌الملل» چیست؟ دکتر مارکس: شما فقط به افرادی که آن را تشکیل می‌دهند نگاه کنید...

کارگران.

خبرنگار: بله، اما سرباز به نمونه سیاستمداری که او را به حرکت واداشته نیاز ندارد. من برخی از اعضای شما را می‌شناسم و معتقدم که آنها توطئه‌گر نیستند. علاوه بر این، یک رازی را که یک میلیون نفر آن را می‌دانند دیگر راز نیست. و امیدوارم شما مرا ببخشید اما چه می‌شود اگر این افراد به جای آنکه در اختیار افراد صادق و درستکار باشند ابزاری در دستان یک کله شق قرار گیرند؟

دکتر مارکس: چیزی برای اثبات این ادعا وجود ندارد.

خبرنگار: آخرین قیام پاریس؟

دکتر مارکس: اول از همه می‌خواهم ثابت کنید که این قیام یک توطئه بود. یعنی چیزی رخ داده که تحت تأثیر قانونمندی محیطی نبوده، من می‌خواهم که مشارکت «جامعه بین‌الملل» را در این توطئه اثبات کنید.

خبرنگار: حضور بسیاری از اعضای «جامعه» که در بدنه کمون (پاریس) بودند.

*دکتر مارکس: پس در این صورت، این توطئه هم از جانب فراماسونها هم بوده است، چرا که به صورت فردی در کار شریک بودند و تعداد آنها هم کم نبود. در واقع اگر پاپ هم کل قیام را به حساب خودشان بنویسند هیچ تعجب نمی‌کنم. اما سعی کنید نمونه دیگری بیاورید. قیام پاریس توسط کارگران پاریس شکل گرفت. تواناترین کارگران باید رهبری قیام و اداره آن را در دست گرفته باشند و علی‌القاعده تواناترین کارگران هم عضو «جامعه بین‌الملل» هستند. با این حال «جامعه» به هیچ وجه مسؤول اعمال آنها نیست.

خبرنگار: اما دنیا طور دیگری به آن نگاه می‌کند. مردم از دستورالعمل‌های

مخفی صادره از لندن و حتی اهدای پول حرف می‌زنند. آیا واقعاً این را تأیید نمی‌کنید که باز بودن بیش از حد و اندازه اقدامات «جامعه» باعث شده که پنهانکاریهای ارتباطاتی آن مخفی نماند؟

*دکتر مارکس: کدام انجمن شکل گرفته‌ای توانسته بدون آژانس‌های خصوصی و عمومی کار خود را انجام دهد؟ اما، صحبت از دستورات مخفی از لندن کاملاً به منظور همراه کردن طبیعت «بین‌الملل» است. این امر (صدور دستور مخفی) مستلزم تشکیل یک دولت متمرکز «بین‌الملل» است، در حالی که شکل واقعی (بین‌الملل) به گونه‌ای طراحی شده است که انرژی محلی بزرگترین بازی را ایفا کند و در عین حال مستقل باشد. در حقیقت، «بین‌الملل» به هیچ‌وجه یک دولت مناسبی برای طبقه کارگر نیست. آن ضامن اتحادیه است تا نیروی کنترل کننده.

اخبارنگار: اتحادیه به چه منظوری؟

*دکتر مارکس: رهایی اقتصادی طبقه کارگر با فتح قدرت سیاسی. استفاده از آن قدرت سیاسی برای تحقق اهداف اجتماعی. بنابراین لازم است که اهداف ما آنقدر جامع باشد که هر شکل از فعالیت طبقه کارگر را در برگیرد. برای اینکه آنها را مطابق یک مشخصه ویژه بسازید، لازم است که آنها را با نیازهای یک بخش تطبیق دهید. یک ملت از کارگران، آن هم به تنهایی. اما چگونه از تمامی انسانها می‌توان پرسید تا خود را با اهداف تعداد اندکی یکسان کنند؟ برای انجام چنین کاری، «جامعه» باید تاوان عنوانش را به «بین‌الملل» بدهد. «جامعه» شکل جنبش‌های سیاسی را دیکته نمی‌کند. آن، فقط پایان جنبش‌ها را مشخص می‌کند. «جامعه بین‌الملل» شبکه‌ای از جوامع به هم پیوسته است که در سراسر دنیای کارگری گسترده است. در هر بخش از دنیا، برخی از جنبه‌های ویژه، مشکل خودش را نشان می‌دهد و کارگران آنجا آن مشکل را به شیوه خودش بررسی می‌کنند. ترکیب کارگران نیوکاسل در بارسلونا باهم فرق می‌کند همچنانکه این ترکیب کارگران در لندن و در برلین یکسان نیست. برای مثال در انگلستان راه نشان دادن قدرت سیاسی برای طبقه کارگر باز است. در جایی که اعتراض مسالمت‌آمیز مطمئن‌تر و سریع‌تر جواب می‌دهد، قیام و شورش دیوانگی است. در فرانسه، صدها قوانین سرکوب و یک تضاد مرگبار بین طبقات وجود دارد که به نظر می‌آید راه حل قهرآمیز، جنگ اجتماعی را لازم می‌سازد. انتخاباتهای آن راه‌حل، وظیفه طبقات کارگری آن کشور است. «بین‌الملل» در این موضوعات (انتخاب راه‌حل) دخالت نمی‌کند و شدیداً هم بر آن توصیه شده است. اما از هر جنبش هواداری می‌کند و در محدوده قوانین خودش به آن کمک می‌کند.

اخبارنگار: ماهیت کمکها چگونه است؟

دکتر مارکس: اجازه دهید که یک مثال بزنم، یکی از عمومی‌ترین شکل‌های جنبش آزادیخواهی، اعتصاب است. در گذشته، زمانی که در یک کشور اعتصابی رخ می‌داد، این اعتصابات با وارد کردن نیروهای کار از دیگر نقاط کشور شکست می‌خورد. «بین‌الملل» تقریباً تمام این حرکتها را متوقف کرده است. «بین‌الملل» اطلاعات مربوط به اهداف اعتصاب را می‌گیرد، این اطلاعات را بین اعضای خود که زمانی دیگران از این تلاش و مبارزه منع می‌کردند، پخش می‌کند. بنابراین، در پایان فقط باید روی نیروهای خودش حساب بازکنند. در اکثر موارد، این انسانها به کمکی غیر از این نیاز ندارند. (در زمینه کمکهای مالی) حق عضویت خود آنان، یا دیگر اعضای انجمن‌هایی

که به «بین الملل» وابسته اند، کمکهای مالی آنها را تأمین می کند، اما فشارها بر روی آنها بسیار سنگین است و اعتصاب یکی از آن چیزهایی است که «جامعه» آن را تصویب کرده و نیازهای آنها را از صندوق عمومی خود تأمین می کند. با این روشها، اعتصاب کارگران سیگارسازی بارسلونا به پیروزی منجر شد. اما «جامعه» تمایلی به اعتصاب ندارد، با اینکه از آن تحت شرایط خاص حمایت می کند. چرا که از دیدگاه منفعتی نه تنها نمی توان از این روش سودی را کسب کرد بلکه به سادگی هم از دست می رود. اجازه دهید این را در یک جمله جمع بندی کنم. طبقه کارگر در میان افزایش سرمایه فقیر باقی می ماند و در میان افزایش تجمعات خرد می شود. محرومیت مادی آنها همچنانکه موقعیت فیزیکی آنها را نابود می کند، اخلاق آنها را هم از بین می برد. آنها نمی توانند برای جبران این موارد به دیگران تکیه کنند. به همین خاطر ایجاب می کند که خود آنها سرنوشت خودشان را در دست گیرند. آنها باید روابط بین خود و سرمایه گذاران و زمینداران را احیا کنند و این بدان معنی است که آنها باید جامعه را دگرگون کنند. این هدف کلی هر سازمان کارگری شناخته شده است. اتحادیه های کارگری و کشاورزی، انجمن های دولتی و بازرگانی، تولیدهای تعاونی چیزی نیستند جز ابزاری برای رسیدن به این هدف، مستحکم کردن روابط بین این سازمانها وظیفه «جامعه بین الملل» است. نفوذ «جامعه» را در هر کجا می شود احساس کرد. دیدگاههای «جامعه» را دو روزنامه در اسپانیا، سه روزنامه در آلمان، به همین تعداد در هلند و اتریش، ۶ روزنامه در بلژیک و ۶ روزنامه در سوئیس گسترش می دهند.

و شاید در حال حاضر که من دارم به شما می گویم که «بین الملل» چیست، شما ممکن است در دیدگاه شکل یافته تان آن را باز هم به عنوان توطئه ها در نظر بگیرید.

خبرنگار: آیا ماتزینی، عضوی از جامعه است؟

دکتر مارکس: (باخنده) نه، اگر ما نتوانسته ایم از ایده او (ماتزینی) جلوتر برویم، نشان می دهد که پیشرفت خیلی کمی داشته ایم. خبرنگار: شما مرا متعجب ساختید. من فکر می کردم که او نماینده دیدگاههای خیلی پیشرفته است.

دکتر مارکس: او نماینده چیزی نیست جز ایده های کهنه طبقه متوسط جامعه. ما خواستار هیچ بخشی از طبقه متوسط نیستیم. او همانند پروفیسورهای آلمانی که متأسفانه در اروپا به عنوان رسولان فرهنگی دموکراتیکی آینده مطرح هستند، به عقبه جنبش های مدرن سقوط کرده است. شاید آنها پیش از سالهای ۱۸۴۸، زمانی که طبقه متوسط آلمان، به مفهوم انگلیسی آن، توسعه مناسبی یافته بودند، نماینده جنبش های مدرن به حساب می آمدند. اما اکنون آنها عملاً مرتجع شده اند و پرولتاریا بیش از این (عنوان) آنها را نمی شناسد.

خبرنگار: اما بعضی مردم آنها را به عنوان عنصرپوزیتویست در سازمان اتان می بینند.

دکتر مارکس: چنین چیزی نیست. ما در بین خودمان پوزیتویست هایی داریم و دیگران که خارج از بدنه ما هستند به خوبی آنها کار نمی کنند. اما آنچه که ما فهمیدیم، آنها کاری با دولت مردمی ندارند و فقط به دنبال آن هستند که یک سلسله مراتب مدرن را جایگزین کهنه آن کنند، البته این هم به ویژگی

فلسفه آنها برنمی‌گردد.

خبرنگار: اما به نظرمی‌آید که رهبران جنبش جدید بین‌الملل علاوه بر آنکه مجبورند یک انجمن برای خودشان شکل دهند باید یک فلسفه جدیدی هم به وجود آورند.

دکتر مارکس: دقیقاً و به نظر همه سخت می‌آید. برای مثال، اگر ما تاکتیک‌هایمان را از اقتصاد سیاسی «میل» استخراج کنیم امیدواریم در جنگ امان علیه سرمایه پیروز شویم. او یک جنبه از رابطه بین کار و سرمایه را نشان داد. امیدواریم که بتوانیم یک جنبه دیگر آن را نشان دهیم. خبرنگار: و آمریکا؟

دکتر مارکس: در حال حاضر ما نگران فعالیت‌هایمان در میان جوامع غربی اروپا هستیم. بسیاری از عوامل محیطی که در اینجا حضور دارند سعی بر آن دارند تا مانع ارتباط مشکلات کارگری اینجا و آمریکا شوند. اما اینها به سرعت در حال ناپدید شدن هستند و در آمریکا همانند اروپا طبقه کارگری که از سایر جامعه مجزا است و از سرمایه جدا شده در حال شکل‌گیری است.

خبرنگار: به نظرمی‌آید که در این کشور (انگلستان) بدون استفاده از ابراز خشونت آمیز انقلاب، راه‌حلهای امیدوارکننده‌ای وجود داشته‌باشد. سیستم‌های حزبی و مطبوعات، تا زمانی که اقلیت به اکثریت تبدیل نشده‌اند، یک علامت امیدوارکننده‌ای است.

دکتر مارکس: من آنچنان که شما خوش بین هستید، نیستم.

طبقه متوسط انگلستان نشان داده که تا زمانی که از انحصار قدرت رأی دادن برخوردار است حاضر به قبول آرای اکثریت است.

اما، به نظر من، لحظه‌ای که این طبقه ببیند قدرت آنها از رأیشان برنمی‌خیزد. چیزی که برای آنها بسیار حیاتی است، خواهیم دید که یک جنگ ارباب - برده به راه خواهد افتاد.